

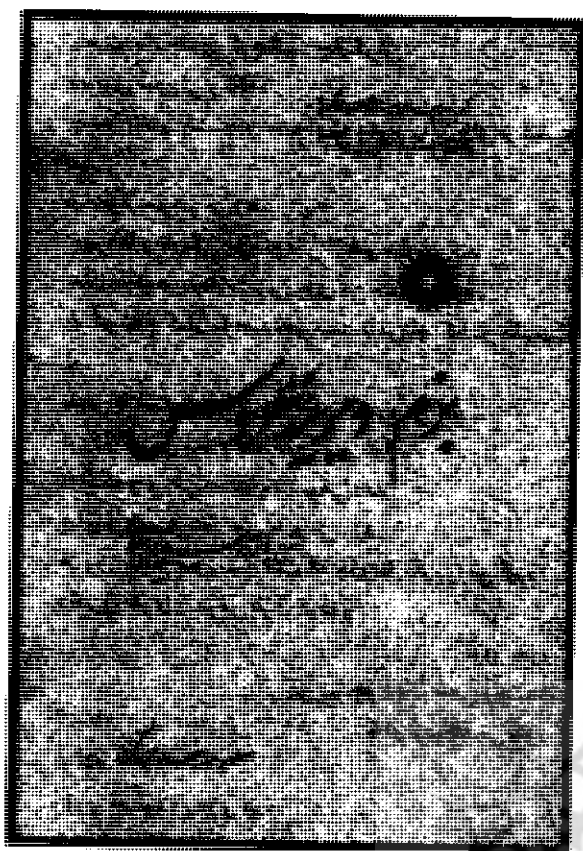
● دکتر محمدحسین کرمی

بزم دیرینه عروس

نوشته دکتر معصومه معدن کن

تهران. انتشارات

مرکز نشر دانشگاهی ۱۳۷۲



بسیار رسا و سودمند است و شرح هر بیت با استنهاد به ابیات دیگر، هم روشی مناسب در تفهیم معنی است و هم نشان دهنده وسعت اطلاع و انس نویسنده به دیوان خاقانی. این بنده که زمانی در محضر ایشان خوشه چینی کرده است، از این کتاب نیز بهره های فراوان برده و مفاهیم درست بسیاری از ابیات را از قبل این کتاب دریافته است.

اما حقیقت این است که گاهی در متون نظم و نثر فارسی، ممکن است شاگردی پی به مفهوم معنایی ببرد و یا در مورد جمله و بینی تصویری داشته باشد که مورد توجه استاد نبوده است.

از آنجا که نگارنده مدتی از عمر خویش را با اشعار حکیم خاقانی به سر آورده و یکی از شروح مهم و کهن دیوان خاقانی - شرح عبدالوهاب حسینی بر دیوان خاقانی - را تصحیح کرده، پیرامون برخی از ابیات و شرح و تفسیر آنها نکاتی را معروض می دارد که یقیناً از ارزش کار خانم دکتر معدن کن نخواهد کاست؛ در این نقد نخست بیت مورد نظر، سپس نظر شارح محترم - در «گیومه» - و پس از آن نکات مورد نظر آورده شده است:

چيست عاشق را جز آن کاتش دهد پروانه وار
اولش قرب و ميانه سوختن و آخر فنا

(ق ۱ ب ۵ - ص ۴۰)

حکیم خاقانی شروانی را همه ادب دوستان می شناسند و به فوق و قریحه سرشار و شگفتی ساز او خستوبند. در لابه لای دیوان این شاعر بلند مقدار، اشعار زیبا و روان و گوشنوازی که همچون زمزمه آبشارها و نغمه پرنندگان دلاویز باشد و برای همگان لذت بخش، فراوان است، اما آنچه راه خاقانی را از شاعران دیگر جدا می کند و اشعار او را تمایز و ویژگی خاص می بخشد، چکامه هایی است که چون گلهای رنگارنگی بر فراز قلّه هایی بلند و پر پیچ و خم قرار گرفته و دسترسی بدانها همتی بلند و حوصله ای فراخ می طلبد، و چون همگان را توانایی رسیدن به این چکادهای برافراشته نیست، لازم است که کسانی این راه را هموار کنند تا همگان بتوانند از شمیم این گلهای زیبا برخوردار شوند.

از قرنهای پیش کسانی در این راه کوشیده اند و آثاری در شرح و تفسیر اشعار خاقانی نگاشته اند و در سالهای اخیر نیز چندین اثر در این زمینه به رشته تحریر درآمده، که هر کدام در جای خویش ارزشمند است. به عقیده نگارنده یکی از باارزش ترین آثاری که تاکنون پیرامون اشعار خاقانی به چاپ رسیده، کتاب گرانسنگ بزم دیرینه عروس اثر خانم دکتر معصومه معدن کن، استاد محترم دانشگاه تبریز است که شرح و تفسیر پانزده قصیده کامل در توصیف کعبه، راه کعبه و پیمودن آن و نعت رسول گرامی اسلام را در بر می گیرد.

گزارشهایی که نویسنده محترم پیرامون ابیات آورده اند،

«وظیفه و سرنوشت عاشق جز این نیست که آتش عشق در آغاز به او قرب و در میانه سوختن و در پایان فنا ارزانی دارد.» (ص ۱۴۸)

چنان که ملاحظه می شود، هم صورت مصراع اول صحیح به نظر نمی رسد و هم معنی آن با صورت الفاظ سازگاری ندارد. در نسخه بدل به جای «پروانه وار»، «پروانه را» آمده، و همین صحیح است. در این صورت معنی چنین است: عاشق چه نصیب و بهره ای دارد جز آنچه آتش به پروانه می دهد، یا جز آنچه از آتش به پروانه می رسد، یعنی در آغاز قرب به معشوق، سپس سوختن و سرانجام فنا شدن.

شرب عزلت ساختی از سر ببر آب هوس
باغ وحدت یافتی از بن بکن بیخ هوا

(ق ۱ ب ۱۱ - ص ۴۱)

در متن قصبیده روی بآه «از سر ببر» فتحه نهاده شده؛ یعنی از مصدر بردن، اما در شرح آن آمده است: «آب هوا و هوس را از سر چشمه قطع کن» (ص ۱۵۰) که در این صورت باید به ضم «با» باشد، یا اینکه معنی شود: آب هوا و هوس را از سر بیرون کن، و ظاهراً همین صورت بهتر است.

صبح آخر دیده ای؟ بختم چنان شد پرده در
صبح اول دیده ای؟ روزم چنان شد کم بقا

(ق ۱ مطلع دوم، ب ۳ - ص ۴۲)

«صبح صادق پرده دروغ صبح کاذب را می درد...» (ص ۱۵۱)

در این بیت سخن از رسوا شدن صبح کاذب نیست، بلکه شاعر بخت خود را در پرده دری و رسوایی به صبح صادق، و روزهای بی بقای خویش را به صبح کاذب تشبیه کرده است.

با که گیرم انس؟ کز اهل وفا بی روزی
روزی من نیست یا خود نیست در عالم وفا؟

(ق ۱ مطلع دوم، ب ۴ - ص ۴۲)

چنان که ملاحظه می شود، بیت بالا را باید پرسشی خواند.

خس طبع را چه مال دهی و چه تربیت
بی دیده را چه میل کنی و چه تونیا

(ق ۲ ب ۲۵ - ص ۴۵)

در پایان هر دو مصراع بالا نشانه پرسش نهاده شده و هر دو زاید است. باید توجه داشت که «چه» در هر دو مصراع معنی تسویه دارد. ضمناً در نسخه بدل به جای «تربیت»، «معرفت» آمده که مناسب تر است.

«از عاقبت مهرس که کسی را نداده اند...»

(ق ۲ ب ۲۶ - ص ۴۵)

صحیح آن «از عاقبت مهرس...» احتمالاً اشتباه چاپی است.

او مالک الرقاب دو گیتی و بر درش
در کهنتری مشجره آورده انبیا

(ق ۲ ب ۲۳ - ص ۴۵)

«او صاحب اختیار دنیا و آخرت است و همه انبیا در مقام انتساب به آن حضرت نسب نامه آورده و ادعای وابستگی به او را می کنند.» (ص ۱۵۸)

در معنی مصراع دوم باید به کلمه «کهنتری» توجه خاص داشت، زیرا نظر شاعر بر برتری پیامبر اکرم (ص) بر دیگر پیامبران است و این مطلب از مفاهیم رایج شعر فارسی است چنان که:

آدم و نوح و خلیل و موسی و عیسی
آمده مجموع در ظلال محمد

(شیخ سعدی)

سر و سرهنگ میدان وفارا
سپه سالار و سرخیل انبیا را

(خسرو و شیرین)

شاه پیغمبران به تیغ و به تاج
تیغ او شرع و تاج را معراج

(هفت پیکر)

سرآمدترین همه سروران
گزیده تر جمله پیغمبران

(اقبال نامه)

پس معنی بیت چنین است که انبیا شجره نامه ای در دست دارند که نشان می دهد بنده درگاه محمد (ص) هستند.

آمد بی متابعتش کوه در روش
رفت از بی مشایعتش سنگ در هوا

(ق ۲ ب ۴۴ - ص ۴۶)

ظاهراً هر کدام از دو مصراع یک تلمیح ویژه دارد که بزم دیرینه فقط به تلمیح مصراع دوم اشاره دارد؛ یعنی «برخاستن صخره از زمین به هنگام معراج نبوی».

در شرح عبدالوهاب حسینی آمده است: «از این کوه، مراد کوه احد است که در شب معراج حضرت، مشایعت حضرت رسالت، صلی الله علیه و آله، نموده و از این جهت حدیث در شأن او وارد است. «احد جبل یحیی و احبه»^(۱)

مگر شبی ز برای عیادت دل تو
قدم نهد صفت «ینزل الله» از بالا

(ق ۴ ب ۱۱ - ص ۵۶)

این بیت اشاره دارد به یکی از روایات صوفیه که در کتاب به آن اشاره نشده است. روایت چنین است: «ینزل الله تعالی الی

السَّمَاءِ الدُّنْيَا» (شرح حدیقه، ص ۹۸) و حکیم سنایی در حدیقه سروده است:

ینزل الله هست در اخبار
آمد و شد تو اعتقاد مدار

سواد اعظمت اینک بین مقام خرد
جهاد اکیرت اینک بدر مصاف هوا

(ق ۴ ب ۱۶ - ص ۵۶)

در هر کدام از دو مصراع بالا شاعر به یک حدیث نبوی نظر دارد که به حدیث مصراع اول، یعنی «علیکم بالسواد الاعظم» اشارت نشده است و خانم معدن کن فقط به مصراع دوم پرداخته اند.

برو نخست طهارت کن از جماع الاثم
که کس جنب نگذارند در جنباب خدا

(ق ۴ ب ۴۲ - ص ۵۸)

«جماع الاثم (مجمع و گردآمدن گناه) کنایه از شراب.» (ص ۱۸۱)

جماع الاثم به معنی مجموعه و تمامی گناهان است و شاعر نظر دارد به حدیث «الخمیر جماع الاثم و ام الخیثاء...» (جامع الاخبار، شیخ صدوق، ص ۲۳۰) بر کتف آفتاب باز ردای زر است کرده چو اعرابیان بر در کعبه مآب

(ق ۶ ب ۷ - ص ۶۶)

«... و چون اعرابیان که کتف و تن آفتاب سوخته آنان با نخستین درخشش آفتاب روشن و برآق می شود و به در کعبه بازمی گردد... به نظر می رسد در تشبیه آفتاب ردای زرین بر دوش به اعرابیان، پوشش عرب و برهنگی یک طرف بر و دوش آنان در نظر بوده.» (ص ۱۹۷)

به نظر نگارنده، هر دو مصراع دارای استقلال معنایی است و تشبیه آفتاب به اعرابیان فقط از لحاظ بازگشت به در کعبه است، و نه تشبیه خورشید ردای زرین بر دوش، به بر و دوش آفتاب سوخته اعراب یا به چیز دیگر. پس معنی بیت چنین است: آفتاب باز هم مانند روزهای دیگر در حالی که ردای زرین انوار بر دوش افکنده پدیدار شد و مانند بادیه نشینان - که هر روز به در کعبه جمع می شوند - به کعبه که مرکز زمین است بازگشته است.

حق تو خاقانیا! کعبه تواند شناخت
ز آخور سنگین طلب توشه یوم الحساب

(ق ۶ ب ۸ - ص ۶۷)

«آخور سنگین (در مقابل آخور چرب) آخوری که در آن گاه و علف نباشد، جایی که در آن حاصل و نفعی نبود، کنایه از دنیای بی حاصل، و ابهام دارد به خانه سنگین بیت المحرام. مصراع دوم اشاره دارد به حدیث: الدنيا مزرعة الآخرة و

جستجوی توشه آخوری در خشکزار دنیوی.» (ص ۱۹۷) بنده بر این عقیده است که با توجه به صراحت مصراع اول، بعید به نظر می رسد که منظور از آخور سنگین، دنیا باشد. پس آخور سنگین فقط کعبه و یا به احتمال ضعیف سنگابه های چاه زمزم است و لا غیر، و شاعر خطاب به خود می گوید: ای خاقانی! فقط کعبه حق تو را می تواند بشناسد، پس تو نیز فقط از او، توشه روز جزای خویش را طلب کن.

بهر پلنگان دین کرد سراب از محیط
بهر نهنگان کین کرد محیط از سراب
از شنب هر پلنگ شیر قضا بسته دم
وز فزع هر نهنگ حوت فلک ریخت ناب

(ق ۶ ب ۴۵ و ۴۶ - ص ۷۰)

«برای رزمندگان اسلام دریاها تبدیل به خشکی کرد و برای لشکر دشمن خشکیها را تبدیل به دریا کرد...» (ص ۲۱۳)

شرحی که برای دو بیت آورده شده، چنین است که مصراعهای اول در مدح مجاهدان قلمداد شده و مصراعهای دوم در وصف دشمنان آنها، در حالی که چنین نیست و هر دو مصراع در توصیف مجاهدان است. در مصراع اول مجاهدان به استعاره پلنگ خوانده شده اند و چون پلنگ فقط در خشکی می تواند مبارزه کند، شاعر گفته است: «بهر پلنگان دین کرد سراب از محیط» و در مصراع دوم مجاهدان به استعاره نهنگ خوانده شده اند و برای نهنگ جز دریا محل مساعدی نیست پس شاعر گفته است: «بهر نهنگان کین کرد محیط از سراب» و بیت بعد نیز شاهد و تأکیدی بر بیت اول است.

تاج زرین به سر دختر شاهنشاه زنگ
باز پوشیده به گیسوش سراپا بینند

(ق ۷ ب ۲ - ص ۷۱)

«بیت اخیر علاوه بر اشاره به شکل رایث خلیفه و پرچم و ماهچه آن، می تواند ضمناً بیانگر حضور شاهزاده خانمی سیاه پوست در این مراسم باشد که بعید به نظر نمی رسد و در این صورت بیت تصویرگر هیأت و وضع این شاهزاده خواهد بود.» (ص ۲۲۳)

با عنایت به ابیات قبل و بعد، باید گفت که این بیت فقط در وصف علم سیاه خلیفه است و شاعر با توجه به ماهچه زرین بالای علم آن را به دختر شاه زنگیان که تاج زرین بر سر دارد تشبیه کرده است.

از بسی سنگ سیه بوسه زدن وقت وداع
چشمه خضر ز ظلمات مفاجسا بینند

(ق ۷ ب ۶۵ - ص ۷۶)

«... اشاره به سفید شدن سنگ سیاه حجرالاسود بر اثر بوسه های مکرر زایران و ساییده و سفید شدن قسمتی از آن.» (ص ۲۹۹)

● در سال های

اخیر آثار متعددی در شرح و تفسیر اشعار

خاقانی نوشته شده

که هر کدام در جای خویش ارزشمند

است. یکی از باارزش ترین آثاری که در این مورد به چاپ رسیده، کتاب بزم دیرینه عروس است.

هم به صبح از کعبه جان روی ایمان دیده اند

(ق ۸ ب ۲- ص ۷۹)

«همچنان که ایمان از نفس و نفسانیات و صبح از هر رنگی

عاری است، شبروان نیز چون ایمان و صبح ...» (ص ۲۳۴)

باز هم، عاری از رنگ بودن صبح مورد نظر نیست، بلکه

برهنگی صبح در برابر پوشیدگی شب مورد نظر شاعر است و

معنی بیت چنین است: مانند ایمان که خالص و بی آمیغ است و

مانند صبح که از هر گونه پرده و پوششی به دور است، زایران نیز

از نفسانیات پاک و عریان شده اند، به طوری که صبحگاهان از

کعبه جان رخسار ایمان را مشاهده کرده اند (رخسار ایمان در

نظر آنها مجسم شده است). مصراع دوم یادآور این بیت

مولانا است:

گوشم شنید قصه ایمان و مست شد

کو قسم چشم؟ صورت ایمانم آرزوست

*

خاکیان دانند راه کعبه جان کوفتن

کاین ره دشوار مستی خاکی آسان دیده اند

(ق ۸ ب ۱۷- ص ۸۰)

«خاکساران می توانند راه کعبه جان را طی کنند، راهی که

مستی انسان مادی آن را سهل تصور کرده اند.» (ص ۲۳۸)

چنان که ملاحظه می شود، شارح محترم در بیت بالا قایل به

دو فاعل شده اند، یکی خاکیان = خاکساران در مصراع اول و

دیگری مستی خاکی = مستی انسان مادی در مصراع دوم. در

حالی که چنین نیست و خاکیان و مستی خاکی یک گروه اند، نه

دو گروه مختلف و مخالف. معنی بیت چنین است: فقط

خاکساران و متواضعان می توانند راه کعبه جان را بیمایند، زیرا

که این راه دشوار را فقط اینان آسان تصور می کنند و به آسانی

طی می کنند. باید توجه داشت که انسانهای مادی اصلاً در

اندیشه کعبه جان نیستند که راه آن را دشوار یا آسان تصور کنند.

*

کعبه سنگین مثال کعبه جان کرده اند

خاصگان این را طفیل دیدن آن دیده اند

در جملات بالا با وجود «حجرالاسود»، «سنگ سیاه» زاید

است. علاوه بر این به نظر نمی رسد که سنگ سیاه بر اثر

بوسیدن سفید شود، اما شاید بتوان به جای «سفید شدن»

اصطلاح «به سفیدی زدن» را گذاشت. در عین حال می توان

تصور کرد که چشمه خضر و ظلمات اشکهای شور و شوق

است که از چشم زایران یا از سطح حجرالاسود سرازیر است و

به زایران حیات جاوید معنوی می بخشد.

لاف از آن روح توان زد که به چارم فلک است

نه از این روح که در تبت و یغما بینند

(ق ۷ ب ۸۴- ص ۷۸)

«روح، گشایش، انبساط، روح تبت و یغما، اشاره به

اشتهار آن دیار به مشک خیزی و بوی روحپرور مشک.»

(ص ۲۳۳)

روح تبت و یغما را نمی توان در برابر روحی که در فلک

چهارم است قرار داد، زیرا نه تناسبی دارند و نه تضادی. در

شرح عبدالوهاب حسینی، بدون اختلاف نسخه «نه زیروح

که ... «آمده است و همین صحیح است. (۲) اضافه می کنم که

در پاورقی دیوان مصحح دکتر سجادی، نسخه مجلس نیز به

همین صورت است.

*

شبروان در صبح صادق کعبه جان دیده اند

صبح را چون محرمان کعبه عریان دیده اند

(ق ۸ ب ۱- ص ۷۹)

«... صبح نیز سپید و روشن از عاری از هر رنگی در نظر

شبروان ظاهر می شود.» (ص ۲۳۴)

در این جملات «عاری از هر رنگی» صحیح به نظر

نمی رسد، زیرا رنگارنگی هنگام صبح از هر زمانی بیشتر

است، به ویژه که خاقانی به رنگارنگی صبح و تصاویر آن بسیار

توجه کرده است. پیشنهاد می شود در جملات بالا به جای

«عاری از هر رنگی»، «عاری از هر پوششی» نهاده شود.

*

از لباس نفس عریان مانده چون ایمان و صبح

«انسانهای خاکی، کعبه سنگی و ظاهری را مانند کعبه جان دانسته اند، در حالی که خواص و مقربان، زیارت کعبه ظاهر را طفیل کعبه جان می دانند.» (ص ۲۳۸)

در این بیت نیز مانند بیت پیش، فاعل دو مصراع، گوناگون تصور شده است، در حالی که نگارنده بر این گمان است که باز هم بیت یک فاعل بیش ندارد و آن همان خاصگان و خاکیان است، و مثال در اینجا معنی صورت و ظاهر دارد.

معنی بیت: ایشان خانه کعبه را که از سنگ ساخته شده، به عنوان صورت و ظاهر برای کعبه جان می دانند و این را طفیل کعبه جان می شمارند.

*

بارداری چون فلک خوش رومه و خور در شکم
وز دو سو چون مشرقین او را دو زهدان دیده اند

(ق ۸ ب ۲۲ - ص ۸۳)

«خوش رومه و خور، ماه و خورشید زیبا.» (ص ۲۴۶)

چنان که ملاحظه می شود، «خوش رو» به ضم راه خوانده شده به معنی خویرو و زیبارو، و صفت مه و خور تلقی شده است، در حالی که به نظر می رسد به فتح راه باشد و صفت فلک باشد، به معنی راهوار و خوش رفتار. شاعر در این بیت به راهواری و نیک خرامی کجاوه نظر دارد که سواران را نمی آزارد و به همین جهت حرکت آن رابه حرکت فلک تشبیه کرده است. به ویژه که زنان بارداری نیز نهایت دقت و احتیاط در حرکات هموار خویش دارند.

*

خاک اگر گرید و ناله چه عجب کآتش را
بانگ گریه زد دل صخره صماً شنوند

(ق ۹ ب ۶ - ص ۹۱)

«وقتی از دل سنگ خارا هم صدای گریه به گوش می رسد دیگر گریه و ناله خاک عجب نیست.» (ص ۲۷۲)

در شرح بیت بالا «کآتش را» هیچ جایگاهی در مفهوم بیت ندارد و گویی که وجود آن زاید پنداشته شده است، در حالی که زاید نیست و اگر هم باشد، بالاخره باید وجهی برای آن اندیشید. دو معنی نظر نگارنده را به خود مشغول داشته است:

۱. «کآتش را» در مفهوم آتشین و سوزناک فرض شود و آن را صفت بانگ گریه بگیریم، یعنی اگر خاک گریه و ناله کند جای شگفتی نیست، زیرا که بانگ گریه آتشین و سوزناک از دل صخره صماً شنیده می شود.

۲. «را» بعد از آتش رای فک اضافه باشد و معنی چنین باشد: بانگ گریه آتش را از دل سنگ سخت می شنوند. به هر حال در هر دو معنی باید به این نکته که به عقیده قدما «در دل سنگ آتش نهفته است» توجه داشت.

*

صبح گلغام شد ارواح طلب تا نگرند
کوس گلبنانگ زد ابدال نگر تا شنوند
هرچه در پرده شب راز دل عشاق است

کان نفس را به قیامت نه همانا شنوند
صبح شد هدهد جاسوس کزو و ابرسند
کوس شد طوطی غمّاز کزو و ا شنوند

(ق ۹ ب ۱۱ تا ۹ - ص ۹۰ و ۹۱)

چنان که ملاحظه می شود، بیت دوم استقلال معنایی ندارد و سرکار خانم دکتر معدن کن نوشته اند «این بیت و بیت ۹ به نحوی باریک، موقوف المعانی اند.» (ص ۲۷۲)

اما به نظر می رسد که چنین نباشد بلکه این بیت با بیت ۱۱ موقوف المعانی باشد، که در این صورت بیتهای ۱۰ و ۱۱ به راحتی معنی می شود: رازها و اسرار دل عاشقان که در پرده شب نهان است و آن دمها و سخنانی که حتی در قیامت - که (یوم تبلی السرائر) است - هم آشکارا نمی شود، صبح، مانند هدهد جاسوس و آگاهی است که از او می پرسند و کوس مانند طوطی سخن چینی است که از او می شنوند (صبح و کوس این رازها را می دانند و فاش می کنند).

*

خود فلک خواهد تا چنبر این کوس شود
تا صدش از جبل الرحمه به تنها شنوند

(ق ۹ ب ۲۴ - ص ۹۲)

«به تنها: یگانه، بی نظیر. صفت است برای صدای کوس. معنی: فلک آرزو می کند که حلقه کوس حاج شود تا صدای بی همتای او از جبل الرحمه به گوش برسد. توضیح: ضبط نسخه عبدالرسولی به جای تنها، بطحا است که صرف نظر از تکرار کلمه در قافیه بیت ۴۸، مرجح به نظر می رسد.» (ص ۲۸۱)

با توجه به اینکه عنداللزوم، در این کتاب از متن مصحح دکتر سجّادی عدول شده، و یا در معنی به نسخه مرحوم عبدالرسولی پرداخته شده، جای آن بود که در این بیت نیز ترجیحاً این چنین می شد، به ویژه که ۱. تکرار قافیه در قصابد طولانی عیب نیست؛ ۲. «به تنها» را به معنی «بی همتا» آوردن و صفت صدا قرار دادن بعید به نظر می رسد؛ ۳. در شرح عبدالوهاب حسینی هم جبل الرحمه بطحا ضبط شده است.

*

فخر من بنده زخاک در احمد بینند
لاف دریا ز دم عنبر سارا شنوند

(ق ۹ ب ۶۵ - ص ۹۵)

«من به خاکی رسیده ام که به آن فخر می کنم و جای تعجب هم نیست که مباحات خاقانی به خاک مرقد رسول اکرم (ص) است؛ چنان که مباحات و تجلی عنبر سارا هم به عظمت دریاست و بوی خوش او در واقع چیزی جز بوی دریا نیست.» (ص ۲۹۱)

معنی مصراع اول کاملاً صحیح است، اما در مصراع دوم رشته و ترتیب کلام از هم گسسته است، در حالی که نظم و ترتیب مصراع دوم نیز مانند مصراع اول است یعنی: بالیدن من بنده را به داشتن خاک در گاه رسول الله می بینند؛ همچنان که لاف زدن و بالیدن دریا را به بوی خوش عنبر خالص می شنوند.

● آنچه خاقانی را از شاعران دیگر جدا می کند،

چکامه هایی است که

چون گل هایی رنگارنگ بر فراز

قله هایی بلند و

پریچ و خم قرار گرفته و دسترسی بدانها

همتی بلند و حوصله ای فراخ می طلبد

صورت شب از نظر دستوری قید زمان خواهد بود نه فاعل.

هر سال محرمانه ردا گیرد آفتاب

وز طیلسان مشتری آرند میزش

(ق ۱۰ ب ۱۲ - ص ۹۷)

«میرز، مردا دستار و عمامه است ... معنی: هر سال در هنگام حج، آفتاب به گونه مُحرمان ردا بر دوش می اندازد و دستار سر او از طیلسان مشتری آورده و تقدیمش می کنند.» (ص ۳۰۱)

میرز: ته بند، زیر جامه و شلوار، اگر چه میز معنی عمامه و دستار هم دارد، اما در اینجا به هیچ وجه صحیح نیست، بویژه که محرم دستار بر سر نمی بندد.

نشگفت اگر مسیح در آید ز آسمان
آرد طواف کعبه و گردد مجاورش
کامروز حلقه در کعبه ست آسمان
حلقه زنان خانه معمور چاکرش

(ق ۱۰ ب ۱۶ و ۱۷ - ص ۹۸)

«حلقه زنان در حال حلقه زدن ... حلقه زنان خانه معمور کنایه از مسیح.» (ص ۳۰۲)

«بیت معمور: خانه آبادان ... مراد خانه ای در آسمان هفتم و گفتند در آسمان چهارم برابر کعبه، ... هر روز هفتاد هزار فرشته در او شوند و گرد بر گرد او طواف کنند.»

(ص ۳۷۰ - به نقل از تفسیر ابوالفتوح)

چنان که ملاحظه می گردد: «حلقه زنان خانه معمور» کنایه از حضرت مسیح تلقی شده است و حال آنکه چنین نیست. در بیت دوم حلقه زنان به معنی حلقه زندگان و زایران است و «حلقه زنان خانه معمور» همچنان که در صفحه ۳۷۰ همین کتاب نقل شده، فرشتگانند و معنی دو بیت چنین است: اگر حضرت مسیح از آسمان - چهارم - فرود آید و طواف کعبه کند و مجاور آن گردد، جای شگفتی نیست؛ زیرا که امروز آسمان در حکم حلقه در کعبه است و زایران بیت المعمور (فرشتگان) چاکر آنند.

در این بیت نوعی موازنه لفظی و معنوی برقرار است.

فخر من بنده = لاف دریا؛ ز خاک در احمد = ز دم عنبر

سارا، بینند = شنوند.

*

صبح از حمایل فلک آهیخت خنجرش
کیمخت کوه ادم شد از خنجرش زرش
هر پاسبان که طره بام زمانه داشت
چون طره سر بریده شد از زخم خنجرش

(ق ۱۰ ب ۱ و ۲ - ص ۹۶)

«... خنجرش، کنایه از ماه ... تصویر انعکاس نور ماه در سحر گاهان بر کوه و رنگ زیبا و درخشان کوهسار به هنگام سپیده دم.» (ص ۲۹۵)

به نظر می رسد که در این دو بیت خنجرش استعاره از شعاع و پرتو خورشید باشد و نه ماه، به چند دلیل: ۱. اینجا خنجرش صفت زرین دارد در حالی که ماه سیمین است؛ ۲. کیمخت سیاه رنگ و ادم سرخ رنگ است، و شعاع خورشید می تواند این سرخی را ایجاد کند؛ ۳. ماه اگر هم خنجرش باشد، خنجرش شب است نه صبح؛ ۴. با زخم و ضربت این شمشیر (سرزدن آن) ستارگان سربریده و ناپدید می شوند و این کار از ماه بر نمی آید.

*

شب عقد عنبرینه گردون فرو گسست
تا دست صبح غالیه سازد ز عنبرش

(ق ۱۰ ب ۷ - ص ۹۷)

«عقد عنبرینه، گویی عنبرینه که بر گردن آویزند ... عقد عنبرینه گردون، کنایه از ستارگان ... غالیه، خوشبوی مرکب از مشک و عنبر و جز آن به رنگ سیاه که موی را بدان خضاب کنند. معنی: شب ستارگان فلکی را که در حکم عقد عنبرینه او بودند از گردن خود باز کرد و آن را به عنوان عنبرینه در اختیار صبح گذاشت تا دست صبح از این عنبر غالیه ای خوشبوی بسازد.» (ص ۲۹۸)

رنگ سیاه عقد عنبرینه، غالیه و عنبر که در بیت آمده اقتضا می کند که عقد عنبرینه سیاهی و تیرگی شب باشد. البته در این

چوبک زن مسیح مگر زان نگاشتند
با صورت مسیح بر ایوان قیصرش

(ق ۱۰ ب ۱۹ - ص ۹۸)

«چوبک زن مسیح، مسیح چوبک زن، نسخه: چوبک زند مسیح، که مرجع به نظر می رسد... معنی... مسیح در آسمان در حال چوبک زدن است...» (ص ۳۰۲)

با اندکی توجه معلوم می شود که نه تنها نسخه بدل (چوبک زند مسیح)، مرجع است، بلکه از نظر ترکیب سازی و نحو جمله، فقط همین صورت صحیح است و پیشنهاد می شود این مورد در متن هم اصلاح شود.

*

وادی چو دشت محشر و بختی روان چنانک
کوه گران که سیر بود روز محشرش

(ق ۱۰ مطلع دوم، ب ۱۸ - ص ۹۹)

«مصراع دوم یادآور آیه شریفه (و تکون الجبال کالمهین المنفوش...)» (ص ۳۰۷)

مصراع دوم به آیه فوق اشاره ندارد، بلکه به آیه ۳ از سوره نکویر اشاره دارد که دو آیه اول آن نیز نقل می گردد: (اذا الشمس کورت و اذا النجوم انکدرت و اذا الجبال سیرت).

*

اینک مواقف عرفات است بنگرش
طولش چو عرض جنت و صد عرض اکبرش

(ق ۱۰ مطلع سوم - ص ۱۰۰)

«اکبرش، مرجع ضمیر (ش) مواقف عرفات است، معنی: هان به مواقف عرفات رسیده ایم تماشایش کن، طول آن مانند عرض بهشت است بلکه صدبار از عرض بهشت هم بیشتر است.» (ص ۳۱۱)

بیت در بیان وسعت و عظمت موقف عرفات است که طول این موقف عظیم ابتدا به عرض جنت تشبیه شده (جنت عرضها کعرض السماء و الارض) (حدید: ۲۱) یا (جنت عرضها السموات و الارض) (آل عمران: ۱۳۳) و سپس صدبرابر صحرای محشر خوانده شده است.

در شرح عبدالوهاب حسینی شرح بیت چنین است: «ضمیر طولش راجع است به عرفات و ضمیر اکبرش نیز. در این صورت معنی چنان شود که عرفات را ملاحظه کن که طول آن موافق عرض جنت است و مثل صد عرض اکبر - که مراد از آن، هنگامه محشر است - در آن عرفات تحقق یافته. و چون عرض لشکر می گویند و اجتماع اهل لشکر در یک مقام می خواهند بنا بر این روز محشر را عرض اکبر فرموده.» (ص ۳۰۶)

*

قدرت رحم گشاده و زاده جهان نو
بر ناف خاک، ناف زده ماده و نرش

(ق ۱۰ مطلع سوم ب ۱۸ - ص ۱۰۲)

«قدرت الهی همانند زنی آستن رحم گشوده و جهان دیگری زاییده و ناف نر و ماده این عالم در کعبه که مرکز و ناف زمین

است زده شده، یعنی در این مراسم مقدس همه قدیسین و قدیسات در شرح بیت فوق باید دو نکته را افزود: ۱. زاده شدن جهان نو، اشاره به این اعتقاد است که هنگام زیارت حج تمام گناهان شخص بخشیده می شود، لذا گویی که تولدی دوباره است؛ و مؤمنین و مؤمنات و اولیاء و انبیا حضور دارند.»

۲. ناف کسی بر چیزی زدن کنایه از علاقه مند کردن و دل بستگی به چیزی یا کسی است. (شرح عبدالوهاب حسینی، ص ۳۰۹)

*

نظاره می کنم و یحک در این هنگامه طفلان
که مشکین حقه آسوده است و نیلی حقه گردانش

(ق ۱۱ ب ۲۲ - ص ۱۰۷)

در شرح عبدالوهاب حسینی به جای «مشکین حقه» ترکیب «مشکین مهره» آمده است و در نسخه بدل دیوان، نسخه «ل» نیز «مشکین مهره» آمده است که یقیناً همین صورت صحیح است. شاعر در این بیت زمین را به مهره ای مشکین و آسمان را حقه ای - ظرفی که مشعبد در زیر آن چیزی نماند و سپس آن چیز ناپیدا شود و یا به چیز دیگر بدل گردد - مانند کرده که باز بچه کودکان است. به هر حال باید توجه داشت که برای بازی با حقه (حقه بازی) به مهره و حقه هر دو نیاز است.

خاقانی در بیت دیگری می گوید:

قضا به بوالعجبی تا کیت نماید لعب

به هفت مهره زرین و حقه مینا

و کمال الدین اسماعیل می گوید:

چو حقه هاست دل و غم چو مهره و گردون

یکبی مشعبد چابک که حقه می بازد

به دلیل همین تقارن حقه و مهره است که به حقه بازان مهره باز نیز می گویند. (رجوع شود به «شعبده، شعوده، بوالعجب»، مجله یادگار، سال اول، شماره دوم، مهرماه ۱۳۲۳؛ ص ۷-۱۰)

*

نهاد تن پرستان را گل خندان و گلخن دان
درون سو خبث و ناپاکی و پیرون زر و مرجانش

(ق ۱۱ ب ۶۲ - ص ۱۱۱)

«سرشت اهل دنیا و هواپرستان را مثل گلهای آتش گلخن یا گلی که در گلخن بشکند بدان...» (ص ۳۵۵)

شرح این بیت به نظر نگارنده انسجام لازم را ندارد و جمله «گلی که در گلخن بشکند» کاملاً زاید است و معنی بیت چنین است: نهاد و سرشت انسانهای تن پرست و دنیادوست چنین است که ظاهر آنها مانند گل خندان و شاداب و باطن آنها مانند گلخن گرمابه است، به همین جهت از درون آکنده از ناپاکیها و از برون آراسته به زر و مرجان (شعله های زیبای زرد و سرخ) هستند.

قدرخان مُرد، چون روزی نگرید خود سمرقندش؟

● چون همگان را

توانایی رسیدن به این چکادهای برافراشته نیست،

لازم است

که کسانی این راه را هموار کنند، تا همگان بتوانند از شمیم

این گل های زیبا برخوردار شوند.

سواد اعظمت	سودا اعظمت	۵۶	ملک شه رفت، چون روزی نموید خود خراسانش؟ (ق ۱۱ ب ۱۰۱ - ص ۱۱۴)
قمره	قمره	۶۴	
آن قدح	آن قدح که	۷۲	چنان که ملاحظه می شود، هر دو مصراع باید پرسشی خوانده شود. همچنین دو بیت بعد: «نه بر سنجر شبیخون برد ... نیز باید پرسشی خوانده شود و نشانه پرسش در انتهای بیت نهاده شود.
گشنیز بستان	گشنیز بستان	۸۳	
قل حبسی	قل حبسی	۸۶	
خاک عرفات	خاک غرقاب	۸۶	
غریوان	غریوان	۸۸	
فرعش	فرعش	۹۱	
سر کوبه اعدا	سر کوبه اعداد	۹۱	
خلق مرغ	خلق مرغ	۹۷	
گاه ورد	گاورد	۱۰۳	
نیایی جو	بیایی جو	۱۱۰	
همی	همی	۱۱۴	
چون سبجه	چو سبجه	۱۱۷	
مشتهیات	مشتهیات	۱۴۸	
یوم یحیی	یوم یحیی	۱۵۷	
ناخته	ناخته	۱۶۸	
تدبیر	تدبیر	۱۹۳	
بی زرع	بی زرع	۱۹۷	
سیم مذاب	نسیم مذاب	۲۰۱	
اسیر غم	اسیر غم	۲۰۶	
جامه احرام	جامعه احرام	۲۵۷	
مناسک حج	مناسک حج	۲۶۸	
نیشه	پیشه	۲۷۶	
کوس حاج	کوش حاج	۲۷۹	
نویسند	نویسنده	۳۴۳	

پانویس ها

۱- در محم احادیث به این صورت دیده نشد، اما در کشف الاسرار حدیثی به همین الفاظ و مضمون آمده و به جای «احد» کلمه «احراء» آمده است «الحرء جبل یحیی و احیه». (ج ۳، ص ۷۹۳-۷۹۵)

۲- «بیروح، بیروح الصنم یا مردم گیاه، گیاهی است در حدود چین که صورت آدمی دارد و هر که او را از بیخ بکنند هلاک گردد...» (شرح عبدالوهاب حسینی، ص ۴۷)

شماره صفحه	غلط	صحیح
۴۳	از حُله	از حله
۵۳	گلوپر	گلوپر